

The Gender-Political Status of Women in Iranshahri Thought and Islamic Philosophy

Leila Omid¹, Ali Fallahi Seifoddin², Ali Fallahnejad³

¹ Ph.D. Student, Department of Political Science, Khorramabad Branch, Islamic Azad University, Khorramabad, Iran. omidi1357omidi@gmail.com

² Assistant Professor, Department of Political Science, Khorramabad Branch, Islamic Azad University, Khorramabad, Iran (**Corresponding author**). ali-fallahi@iau.ac.ir

³ Assistant Professor, Department of Political Science, Khorramabad Branch, Islamic Azad University, Khorramabad, Iran. alifallahnejad@yahoo.com

Abstract

In light of social, historical, and intellectual developments, perspectives on women and their social status have been among the primary concerns of human societies. Investigating the intellectual roots, beliefs, and prevailing perceptions regarding women in any society necessitates an examination of its leading intellectual figures. Likewise, understanding contemporary Iranian society's view of women requires tracing its intellectual origins to provide a comprehensive picture. The political and social status of women in contemporary Iran stems from these perceptions and beliefs. Accordingly, this study seeks to answer the question: How has the status of women been represented in Iranshahri thought and Islamic philosophy? When discussing the status of women in these intellectual traditions, the reference is to their "gender"; evidently, any interpretation and understanding of female gender significantly impact their political and social position according to Iranshahri and Islamic scholars, consequently influencing the actual status of women in society. Adopting an interpretive approach, this study explores the prevailing understanding of women in these two philosophical traditions by focusing on primary texts and sources through a library-based method. The findings indicate that women in both Iranshahri thought and Islamic philosophy hold relatively similar positions, characterized by the denial of significant political and social status. The patriarchal structure of society during the Iranshahri period and the emphasis on women's roles primarily through their gender functions in Islamic philosophy suggest that women in these two intellectual traditions lacked substantial political and social standing. Historically, although some women in ancient Iran attained political and administrative positions, they generally—especially during the Sassanian era—lacked notable political and social status. Analyzing the views of major Islamic philosophers across different periods reveals that Islamic philosophy does not endorse an equal political and social status for women compared to men.

Keywords: Women, socio-political status, Iranshahri thought, Islamic philosophy, al-Farabi, Ibn Sina, Khajjah Nizam al-Mulk.

Received: 2024-04-05 ; Received in revised form: 2024-04-27 ; Accepted: 2024-06-10 ; Published online: 2024-06-22

<https://doi.org/10.22034/sm.2024.1986925.2038>

© the authors

<http://sm.psas.ir>

Article type: Research Article

Publisher: Political Studies Association of the Seminary



منزلت جنسیتی - سیاسی زن در اندیشه ایرانی شهری و حکمت اسلامی

لیلا امید^۱، علی فلاحی سیف‌الدین^۲، علی فلاح‌نژاد^۳

^۱ دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، واحد خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران. omidi1357omidi@gmail.com
^۲ استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران (نویسنده مسئول). ali-fallahi@iau.ac.ir
^۳ استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران. alifalahnejad@yahoo.com

چکیده

در پرتو تحولات اجتماعی، تاریخی و فکری، نگاه به زن و جایگاه اجتماعی او یکی از دغدغه‌های اصلی جوامع بشری است. کاوش در ریشه‌های فکری، باورها و اعتقادات مرسوم یک جامعه درباره زن، از مطالعه اندیشه زعمای فکری آن شروع می‌شود. به همین ترتیب، واکاوی نگاه جامعه امروزین ایرانی به زن نمی‌تواند بدون بازگشت به آبخوره‌های فکری این نگاه، تصویر جامعی ارائه دهد. منزلت سیاسی و اجتماعی زن در ایران امروز برآمده از همین تلقی و باور است. در این راستا، پژوهش حاضر درصدد پاسخ به این سوال است که زن در اندیشه ایرانی شهری و حکمت اسلامی به چه صورت بازنمایی شده است؟ زمانی که سخن از منزلت زن در اندیشه‌های مزبور به میان می‌آید، مراد «جنسیت» زن است؛ بدیهی است هر تلقی و فهمی از جنسیت زن تأثیری غیرقابل انکار بر جایگاه سیاسی و اجتماعی او نزد حکمای ایرانی شهری و اسلامی و به دنبال آن وضعیت عینی زنان در جامعه می‌گذارد. پژوهش حاضر براساس رهیافت تفسیری می‌کوشد فهم غالب درباره زن را در دو نگرش فکری-فلسفی مزبور معناکوی کند. شیوه نیل به این فهم، تمرکز بر متون و منابع اصلی به روش کتابخانه‌ای است. نتایج پژوهش حاکی از آن است که زنان در تفکرات ایرانی شهری و حکمت اسلامی کمابیش از جایگاه مشابهی برخوردارند که در نفی منزلت اجتماعی و سیاسی آن‌ها تبلور یافته است. ساخت مردسالارانه جامعه در دوره ایرانی شهری و نیز پرداختن به زنان تنها از منظر کارکردهای جنسیتی در حکمت اسلامی، نشان می‌دهد که زنان در این دو تفکر فاقد منزلت سیاسی و اجتماعی قابل اعتنایی بوده‌اند. از نظر تاریخی، زنان در دوران ایران باستان، اگرچه در مواردی به موقعیتی سیاسی و اداری دست یافتند، لکن عموماً به ویژه در عصر ساسانی، از منزلت اجتماعی و سیاسی قابل اعتنایی برخوردار نبودند. با نگاهی به تفکرات مهم‌ترین حکمای اسلامی در ادوار مختلف در مورد جایگاه و نقش اجتماعی زن، مشخص می‌شود که جایگاه اجتماعی و سیاسی برابری برای زن، در مقایسه با مردان، در حکمت اسلامی وجود ندارد.

واژه‌های کلیدی: زن، منزلت اجتماعی - سیاسی، حکمت ایرانی شهری، حکمت اسلامی، فزایی، ابن سینا، خواجه نظام‌الملک.

استاد به این مقاله: امید، لیلا؛ فلاحی سیف‌الدین، علی؛ فلاح‌نژاد، علی (۱۴۰۳). منزلت جنسیتی - سیاسی زن در اندیشه ایرانی شهری و حکمت اسلامی. *سیاست متعالیه*، ۱۲(۲): ۲۰۹-۲۲۴. <https://doi.org/10.22034/sm.2024.1986925.2038>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۱۷؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۲/۰۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۲۱؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۴/۰۲



۱. مقدمه

موضوع زن و جنسیت، مورد توجه بسیاری از اندیشمندان بوده است. چه متفکرانی که با رویکرد بدبینانه به زن، هویت و حضور سیاسی-اجتماعی او را حاصل جنبش‌های مدرن فمینیستی در بستر مدرنیته و فرهنگ غرب دانسته‌اند و چه در مقابل، صاحب‌نظرانی که با نگرش مثبت به زن، چستی جنسیت و حقوق سیاسی-اجتماعی او را در متون محلی و مذهبی جستجو می‌کنند. در هر صورت به نظر می‌رسد بحث فلسفی درباره مفهوم، نقش و کارکرد زن امری اجتناب‌ناپذیر است و تلاقی رویکردها و دیدگاه‌های گوناگون در این زمینه فضایی از نقد، تعدیل و نوعی تفاهم را مطرح می‌کند. در واقع، آنچه در این میان ضروری است مفهوم زن می‌باشد که شرایط مناسب برای تعبیر جدیدی از آن فراهم شده است. تعبیری که مبتنی بر انتظارات و خواسته‌های جامعه‌ای است که می‌خواهد در بستر آموزه‌های فرهنگی، معرفتی و دینی، راه‌های مناسبی برای بهبود وضعیت زندگی زنان، به عنوان انسان بگشاید. مسأله اصلی این پژوهش، ارائه‌ی روایتی جامع از بازنمایی زنان در عرصه اندیشه ایران‌شهری و حکمت اسلامی است. تصور می‌شود متن تاریخی زیست حکما از یک‌سو و بنیان‌های نظری و فکری آن از سوی دیگر و تأثیر متقابل این دو مؤلفه بر یکدیگر باید زمینه‌ساز شکل‌گیری چنین تصویری از زن در اندیشه ایران‌شهری و حکمت اسلامی باشد؛ چه، باورهای فکری لاجرم از رابطه دیالکتیکی میان اندیشه و تحولات تاریخی زاده می‌شوند. اندیشه، هم از تحولات تاریخی تأثیرپذیر است و هم بر سیر تحولات تاریخی تأثیر می‌گذارد و رابطه دوسویه بین ذهن و عین، تاریخ و اندیشه، متفکر و جامعه وجود دارد (بشیریه، ۱۳۷۶: ص ۱۲).

فرض نظری این نوشتار را این باور تشکیل می‌دهد که تلقی تاریخی جامعه ایرانی از مفهوم جنسیت و زن و به تبع آن، منزلت و حقوق اجتماعی- سیاسی او بدون فهم مسأله جنسیت و زن در ساحت اندیشه و فلسفه ایرانی، شناختی کامل نیست. به بیان ساده بازنمایی زن در اندیشه و فلسفه ایرانی بازتابی مستقیم در تلقی تاریخی جامعه ایران از این مفهوم و به تبع آن جایگاه زنان در این جامعه دارد. بررسی ادبیات پژوهشی مرتبط، حاکی از آن است که اساساً تفکر تاریخی و اجتماعی حکما و اندیشمندان، به عنوان بستر بازنمایی زن در آراء و اندیشه‌های آن‌ها به صورت سر بسته و نابسنده، مورد مطالعه قرار گرفته است. بیشتر تحقیقات در این حوزه معطوف به مطالعه آفرینش و کرامت انسانی زن بوده است. در عین حال بخش اعظم آثار، معطوف به انتقاد از زن در دیدگاه‌های فمینیستی منبعث از تحولات فلسفی و تاریخی غرب، و یا ناظر بر تفسیر و ابزارگونگی زن بوده است. تمرکز بر بازآفرینی جنسیت زن در حکمت ایران‌شهری و اسلامی، بخشی از آبخور تلقی امروزین از زن و منزلت اجتماعی و سیاسی او را مکشوف می‌سازد.

۲. اندیشهٔ ایرانشهری

اندیشهٔ ایرانشهری را می‌توان یک الگوی فکری یا اندیشه سیاسی با عناصر و بن‌مایه‌هایی چون شاه آرمانی (فره ایزدی)، توأمانی دین و سیاست، پیروی از الگوی نظم یا اشته برای مشروعیت بخشیدن به قدرت جهت حفظ و ثبات ساختارهای سیاسی و اجتماعی دانست. این اندیشه، الگوی حکومت ایران باستان به‌شمار می‌رود که با بقاء و تداوم ساختار حکومتی براساس روابط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مرتبط است. ایرانشهر، در زبان اوستایی به معنای قلمرو آریایی است (آموزگار، ۱۳۹۴). پیش از دورهٔ ساسانیان واژهٔ ایرانشهر به قلمرو کشور ایران اطلاق می‌شد و باری جغرافیایی داشت. اما رفته‌رفته در دل دولت ساسانی، بار مفهومی این واژه با قدرت‌گیری مغان تغییر کرد و وجهی فرهنگی-سیاسی یافت. این واژه، حیات خود را بعد از عهد ساسانی با افت و خیزهای بسیار ادامه داد و به جز متون اندکی که اشاراتی به آن دارند، واژهٔ ایرانشهر برای سالیان دراز خارج از فضای گفتمانی مسلط قرار گرفت (شهبازی، ۱۳۹۵). میراث خرد ایرانشهری از قرون قبل از اسلام به قرون بعدی از طریق متون و آثاری چون «نامه تنسر»، «شاهنامه فردوسی»، «سیاست‌نامهٔ خواجه نظام‌الملک»، «مرزبان‌نامه»، «قابوس‌نامه»، «کلیله و دمنه» انتقال یافت. دو مفهوم اصلی اندیشهٔ ایرانشهری، شاه آرمانی و وحدت دین و حکومت است. به اعتقاد طباطبایی، نقطهٔ شکل‌گیری اندیشهٔ ایرانشهری، در زمان ساسانیان است و تلفیق سیاست با همهٔ اموری که به نحوی با مملکت‌داری پیوند خورده، یکی از خصوصیات ذاتی نوشته‌های ایرانشهری تلقی می‌شود. مفهوم بنیادی اندیشهٔ سیاسی ایرانشهری شاه آرمانی است. از آنجا که شاه آرمانی فره ایزدی دارد، در نوشته‌های ایرانشهری او را نماینده و برگزیدهٔ خدا در زمین و «عین شریعت» دانسته‌اند، و نه «مجرى آن» (طباطبایی، ۱۳۸۰: ص ۱۳۱).

در اینجا دومین محور اصلی اندیشهٔ سیاسی ایرانشهری که وحدت ملکوت و دین است شکل می‌گیرد؛ بنابراین هم‌زیستی دین و سیاست یکی از اساسی‌ترین مفاهیم اندیشهٔ سیاسی ایرانشهری است. آنچه از فرامین شاهنشاهان ایران و بندهای برگرفته از اوستا برمی‌آید؛ این است که شاه آرمانی در فرمان‌ها، چهرهٔ مذهبی داشته و در اوستا، سخاوتمند بوده است (همان: ص ۱۶۸). البته، فرّ کیانی یا فرّ شاهی، تنها جای خود را به شاهان خوب و برحق ایرانی می‌دهند که به خواست اهورامزدا شاه شدند (آموزگار، ۱۳۹۰: ص ۳۵۳). این مفهوم، همیشه مشروط به صلاحیت شاه بود و در صورت نداشتن صلاحیت و دور شدن از عدالت، از او دور می‌شد. به واقع، نعمت خداوند همان اقبال و توفیق بوده و موهبتی است آسمانی که همیشه مشروط به شایستگی است، یعنی حاکم، قوانین اخلاقی ملکوت را رعایت کند (کناوت، ۱۳۵۵: ص ۵۱). طباطبایی به ضرورت زنده نگه‌داشتن حکمت ایرانشهری پرداخته و مشکل اصلی امروز جامعه ایرانی را تمرکز آن در

عصر حاضر و نه حتی دوره اسلامی، بلکه در گذشته پیش از اسلام می‌داند. خاص‌بودگی و تفاوت ایران، تفکیک فکر ایرانی و فکر اسلامی، اندیشه دین ملی، ایده جدید در قدیم، باستان‌گرایی و تفکیک ایران‌شهری از ناسیونالیسم، عناصر و مفرداتی هستند که ایده ایران‌شهری را از ابتدا در نظام فکری طباطبایی، شکل می‌داد. لیکن، در آثار متأخر ایشان، مفردات جدیدی چون نص و سنت، تلقی مجلس اول مشروطه به مثابه نص جدید، تفسیر ایران‌شهری از مشروطه، تفکیک بین شاهی و شاهنشاهی نیز مورد بحث قرار گرفته تا ایده ایران‌شهری صورت‌بندی کامل‌تری بیاید؛ اگرچه ابتدای این ایده بر بنیاد شهودی در نزد طباطبایی، به تعبیر فیرحی ایده ایران‌شهری او را فاقد مختصات نظریه‌ای جامع می‌سازد (فیرحی، ۱۳۹۹: ص ۲۶). در متون کهن و به تعبیر طباطبایی، در نصوص اصلی اندیشه ایران‌شهری، زن مورد غفلت واقع نشده، بلکه جنسیت و کارکرد خانوادگی و اجتماعی زن به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است.

۳. بازنمایی زن در متون دینی ایران‌شهری؛ کرامت زن در اوستا

زنان مورد توجه متون مقدس عصر ایران‌شهری بوده‌اند. نشانه‌هایی از برابری‌خواهی جنسیتی در آیین زرتشت و آموزه‌های اوستا - کتاب مقدس آن - نمایان است. به ویژه آنجا که زنان را به عنوان «شریک مردان در مبارزه مشترک علیه شر» به رسمیت می‌شناسد. به تعبیری این نگاه، ظاهری مدرن به این دین باستانی بخشیده است. در اوستا چهار مرتبه، نام زنان و مردان در کنار هم آمده است. همچنین اختیارات و عاملیت اخلاقی و مذهبی زنان و مردان، برابر انگاشته شده و آنها در کنار هم، خطاب قرار می‌گیرند و زنان نیز مانند مردان دریافت‌کننده آموزه‌ها و تعلیمات مذهبی قلمداد می‌شوند. افرادی که بیشترین احترام را برای حقیقت دارند، فارغ از جنسیت‌شان، واجد صلاحیت برای دریافت تعلیم و نیل به جایگاه تبلیغ دین هستند. برخی معتقدند این، به معنای آموزش زنان - فراتر از آمادگی برای نقش خانه‌داری در دوره اوستا - است.^۱ با وجود این، اوستا، الگویی طبقاتی از جامعه ترسیم کرده است. در این دسته‌بندی، جامعه شامل چهار طبقه: آثروان (روحانیون)، رشتتر (گردونه‌رانان، جنگیان)، استریوفشونیت (گله‌داران یا کشاورزان) و دیوان‌سالاران است (رضی، ۱۳۷۹: ص ۳۵). این صورت‌بندی طبقاتی از جامعه، آشکارا زن را به عنوان قشری مستقل نادیده گرفته و به نوعی، تصویری مردسالار از نظم اجتماعی جامعه ساسانی ترسیم کرده است. همچنین در این متن مقدس برگرفته از ساختار اجتماعی، همیشه مردان، سخن‌گو هستند و جنگاوری، شجاعت و دلاوری، ارزش‌های مردانه بوده

است. زنان به ندرت در این ارزش‌ها حضور دارند و مردان همواره در قوانین و در قالب قیّم، سرپرست و رهبر دیده شده‌اند و از زنان به عنوان مخلوقاتی تحت حمایت و در خدمت مردان، نام برده شده که موظّف به زاد و ولد و پرورش هستند.

در «یشت‌ها»، یکی از کتب پنج‌گانه اوستا، رگه‌هایی از تفاوت جنسیتی میان زن و مرد دیده می‌شود و خصلت‌های زنان اهریمنی، بیشتر از مردان ذکر می‌شود. همچنین در «یشت‌ها»، کارکردهای جنس‌گرایانه زنان بیشتر دیده می‌شود و ارزش‌گذاری‌های آنان در شکل زاینده‌گی و فرمان‌برداری از شوهر، بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد. در «ویسپرد»، دیگر کتاب اوستا، همان نگاه «یشت‌ها» به زنان جریان دارد. در «وندیداد»، دیگر کتاب اوستا که شامل احکام و قوانین است، سخت‌گیری‌ها برای زنان بیشتر است؛ اگرچه زنان گاه مورد حمایت سخت قانون قرار می‌گیرند. تفاوت نگاه «وندیداد» به زن با کتاب‌های دیگر اوستا در تأکید آن بر نقش مادری و همسری زن و محدود کردن او به این دو جایگاه، آن هم کاملاً فرمان‌بردارانه است. تفاوت جنسیتی میان زن و مرد در «وندیداد» در ارزش‌گذاری‌های میان آنها نیز نمایان است.

۴. بازنمایی زن در متون حقوقی و نظام اجتماعی ایرانشهری؛ منزلت ثانوی زن

وجود نظام مادرسالاری در ایران ریشه‌ای بسیار قدیمی دارد. توجه به زنان و نقش‌های مهم آن‌ها در نظام سیاسی، مذهبی، اجتماعی و اقتصادی ایران به گونه‌ای بود که حتی در روزگار زرتشتی نیز به زنان احترام می‌گذاشتند. با وجود این، در دوره ساسانیان که مدنیت بسیار توسعه یافت، قوانین مدنی و حقوقی زنان نیز بدون توجه به تعالیم پیامبر زرتشتی نوشته می‌شد و همین موضوع باعث می‌شد زنان در سایه قدرت مردان قرار بگیرند (هینلز، ۱۳۸۹: ص ۴۶۶). به نظر می‌رسد که این تغییر دیدگاه در مورد زنان اثرات بسیار عمیقی بر حقوق، موقعیت اجتماعی و قدرت آنان گذاشته است. از نظر حقوق خانواده، متداول‌ترین ازدواج در عصر ساسانیان، ازدواج پادشاهی (سلطنتی) است؛ که در آن، زن پس از ازدواج، مشمول قدرت خانواده جدید می‌شود، کلیه حقوق قانونی با خانواده پدری قطع می‌شود و نام و همه ثروت و موقعیت اجتماعی داماد به فرزندان که از این ازدواج تشکیل شده‌اند، به ارث می‌رسد (ویسهوفر، ۱۳۸۰: ص ۲۲۴). همچنین مقامات آن دوره، به دلیل علاقه به بقای نظام پدری، قوانینی را در مورد ارث و جانشینی وضع کردند و برای همه خانواده‌های ایرانی از هر طبقه‌ای، ادامه حیات آن‌ها از طریق جانشینان مرد، قانونی مهم تلقی می‌شد (یارشاطر، ۱۳۸۰: ص ۴۷). در منابع حقوقی عصر ساسانی، زنان با صغیران (فرزندان خردسال) در یک ردیف قرار داشتند و به منزله افرادی بودند که باید تحت حمایت مردان خانواده قرار بگیرند. بعضی از اعضای ذکور

خانوار، حق خاص خویش را داشتند و زنان و صغیران، حق دیگری داشتند (ویسهوفر، ۱۳۸۰: ص ۲۲۶). مورد دیگری که در قوانین ساسانی مطرح می‌شود، این است که امکان ازدواج‌های متعدد و چندهمسری برای مردان به جهت تولد جانشین ذکور برای همسر اول مهم است؛ که به کنترل و تسلط مردان بر زنان اشاره دارد و از نظر کوئن این مورد برای مردان نماد کرامت و برتری است (کوئن، ۱۳۸۴: ص ۱۲۸). به نظر می‌رسد در ایران، کنترل و تسلط مردان بر زنان برای بقای نظام ایلخانی ساسانی و حفظ نظم اجتماعی موجود، ضروری بوده است. در صورت تساوی حقوقی زن و مرد، با هر ازدواج، بخش قابل توجهی از منابع، از دودمان پدری حذف می‌شد. امپراتوری ساسانی، براساس جانشینی فرزندان پسر و تمرکز قدرت در دست مردان بود. از منظر سیاسی، می‌توان با ازدواج زنان، تمرکز قدرت را از دست خاندان ساسانی خارج کرد؛ بنابراین، شاهزادگان زن معمولاً گزینه مناسبی برای جانشینی نبودند. اگرچه آیین زرتشت و اوستا، زنان را در موارد بسیاری هم‌ردیف مردان قرار داد؛ اما زنان در عصر ساسانی، عملاً جایگاه حقیقی خود را نیافتند و علی‌رغم تحولات اجتماعی و حقوقی، فرهنگ رایج در میان مردم حاکی از بدبینی و سوءظن نسبت به ایشان بود. بنابراین، با نگاهی به کتاب‌های دوران ساسانی، دو اصل بنیادین در موضوع زن مشخص می‌شود. نخست، اهمیت زن و مدون بودن همه شئون و حقوق مرتبط با او؛ دوم، جایگاه ثانوی زن به نسبت مرد.

۵. بازنمایی زن در متون ایرانی شهری پس از اسلام؛ شاهنامه و سیاست‌نامه

پس از فتح ایران به دست مسلمانان، تفکر ایرانی شهری از میان نرفت؛ بلکه با ترکیب با فرهنگ اسلامی به زندگی خود ادامه داد. احیای کامل این تفکر و تداوم آن، مرهون نوشته‌هایی چون شاهنامه و سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک بود. خواجه نظام‌الملک با نگارش سیاستی براساس آنچه از سنت ایرانی شهری دریافت کرده بود، نظریه سلطنت مطلقه و نظام سیاسی متمرکز را مطرح کرد که پایه و اساس هر نظریه حکومتی در ایران، تا زمان استقرار نهضت مشروطیت است (سرافرازی، ۱۳۹۲: ص ۵۹). شاهنامه فردوسی به عنوان یک متن کلاسیک و حامل حکمت ایرانی شهری، از دوران باستان تا دوران اسلامی، توجه خاصی به زن داشته است. هرچند بعضی از شاهنامه‌پژوهان، اهمیت زن در این متن را کم و بی‌اعتبار دانسته‌اند (نولدته، ۱۳۲۷: ص ۱۰۳)؛ شاید به این دلیل که عدم حضور زنان، در حماسه ملی ایران از آغاز پادشاهی کیومرث تا عهد طهمورث مشهود و قابل بررسی است. این بدان معنا است که آغاز شاهنامه، روایتی از دوران مردسالاری و کشف آهن است؛ هرچند که در بخش‌های دیگر، نشانه‌هایی از زن سروری نیز یافت می‌شود. با وجود این، وجه تمایز شاهنامه فردوسی با سایر متون کلاسیک، صرف‌نظر از جنبه‌های ادبی، در توجه

ویژه‌ای است که به زن دارد. به عبارت دیگر، در میان ادبیات منظوم گذشته، شاهنامه تنها کتابی است که زن در آن نقش اساسی و فعال دارد و تأثیر شگرفی در زندگی و ایجاد برخی حوادث دارد. اغلب زنان شاهنامه نمونه بارز انسان‌های تمام‌عیار با خصوصیات خرد، بزرگواری، شجاعت و در عین حال دارای جوهره زنانه هستند (اسلامی ندوشن، ۱۳۴۸: ص ۶۱). در هیچ‌کدام از داستان‌های شاهنامه، نمی‌توان ادعا کرد که داستان، بدون نقش و تأثیر حضور یک زن به پایان می‌رسد. زنان شاهنامه دارای صفا، وقار و مقام، پاکی، احترام و اعتبار خاصی بودند (اکبری، ۱۳۸۰: ص ۱۰۱). در واقع، پهلوانان شاهنامه بویژه سام، زال، رستم، سهراب، سیاوش و اسفندیار، بدون شخصیت‌های زن مانند سیندخت، رودابه، تهمینه، گردآفرید، فرنگیس و کتایون، تصویری ناقص از زندگی اساطیری ایران باستان ترسیم می‌کنند. البته از داستان سودابه به عنوان نمونه بارز زن‌ستیزی در شاهنامه یاد شده است و تعمیم نکوهش سودابه به عموم زنان برخی را به این دیدگاه در شاهنامه رسانیده است. اما شاهنامه‌پژوهان بزرگی چون اسلامی ندوشن این دیدگاه را عوام‌گونه دانسته‌اند (اسلامی ندوشن، ۱۳۹۷: ص ۲۳-۲۴).

تمام نقش‌های خانوادگی زن اعم از همسری، مادری، دختر، خواهر، دایگی و مادرخواندگی همگی در روایت ۳۸ ازدواج، در شاهنامه نمود یافته است. مادران خانواده‌های تک‌والد شاهنامه اعم از فرانک، تهمینه، فرنگیس، جریره و... هرگز دچار ضعف و نکوهش نمی‌گردند و مادران در این خانواده‌ها جایگاهی ستوده و سازنده دارند (یزدانفر و شیری، ۱۳۹۵: ص ۱۷۹). از حیث اجتماعی اما، زنان شاهنامه به تفکیک پایگاه اجتماعی‌شان، در سه پایگاه اجتماعی فرمانروایان، پهلوانان و پایگاه فرودست اجتماعی طبقه‌بندی و معرفی می‌شوند. زنان به عنوان شهروندان کنشگر، در نقش‌هایی برگرفته از ساختارهای اجتماعی و اقتصادی تعریف شده و در محدوده طبقه اجتماعی خویش ایفای نقش می‌نمایند. اگرچه نوع توانایی، دانش و معرفت زنان در شاهنامه در شخصیت‌های داستانی گوناگون، متفاوت است؛ ولی این تفاوت برحسب جنسیت، تعریف نشده و به تفاوت طبیعی افراد ارتباط دارد. زنان، متناسب با پایگاه یا همان کاست اجتماعی خود، هم‌تراز مردان هم‌رتبه خود، از دانش و نفوذ برخوردارند.

متن دیگری که به تعبیر صاحب‌نظرانی چون سیدجواد طباطبایی، حامل حکمت ایرانشهری بود، «سیرالملوک» یا «سیاست‌نامه» است. خواجه نظام الملک، وزیر ملک‌شاه سلجوقی - قرن پنجم هجری قمری - در کتاب «سیاست‌نامه»، تفکر ایرانشهری را زنده می‌کند. او در بخش‌های مختلف کتاب، از زنان، نام برده و در داستان‌ها شخصیت‌های زن را ارائه کرده است. با روی کار آمدن سلجوقیان، حضور زنان در اجتماع پررنگ‌تر شد و آنان توانستند در فعالیت‌های سیاسی مختلفی دخالت کنند. این مسئله تا حدودی به جایگاه

زنان ترک، در نظام ایلی و عشیره‌ای برمی‌گشت. زنان در کار خانواده، گردش چرخ اقتصادی، امور جنگ و موارد دیگر، همراه همسران خود، مشغول فعالیت بودند. آنان ثروت خاص خود را داشتند. به مقاماتی نائل می‌شدند و در مواقع لزوم، زمام امور قبیله یا ایل را در دست می‌گرفتند (بیانی، ۱۳۵۲: ص ۱). در واقع، دوره حکومت‌های غزنویان و سلجوقیان، آغازی برای فعالیت و تأثیرگذاری زنان دوره اسلامی بود (حیدری و همکاران، ۱۳۹۱: ص ۴۲) و این در «سیاست‌نامه» خواجه نظام‌الملک هویدا است.

خواجه نظام‌الملک در فصل چهل و سوم کتاب، که مختص زنان است، نگاهی تحقیرآمیز به زنان دارد. خواجه، زنان را به پنهان ماندن توصیه می‌کند و زنان را «هرچه پنهان و مملوح و مقبول‌تر» می‌داند؛ تا جایی که با نقل روایتی از عمر خلیفه دوم می‌گوید: «سخن اهل ستر همچون ایشان عورت است. چنانکه ایشان را برملا نشاید نمود، سخن ایشان هم بر ملا نشاید گفت» (نظام‌الملک، ۱۳۹۴: ص ۲۳۴). همچنین، ترجیح‌بند فصل چهل و دوم سیاست‌نامه، در مورد نداشتن صلاحیت زنان برای مشاوره است. نظام‌الملک از زنان محجبه انتقاد می‌کند که، مانند مردان قادر به رعایت شرایط بیرونی نیستند و مانند کارگرانی که در پوششی به آن‌ها خدمت می‌کنند، عمل می‌کنند. «چون حاجیه و خدیمه دستور دهند. اوامر او باید برخلاف حق باشد و از آنجا فساد زاده شود و جلالت پادشاه خدشه‌دار شود و مردم زیان ببینند و در پادشاهی و دین اغتشاش شود و اراده مردم به وجود آید و بزرگان حکومت آزرده شوند و تا ابد هرگاه زنی بر شاه مسلط شد، جز رسوایی و شر و فتنه و فساد به دست نیامده است» (همان: ص ۲۲۶).

حفظ اقتدار مردان از اصولی است که برای خواجه بسیار مهم است؛ به همین دلیل وزیر مردان قدرتمندی که تحت انقیاد زنان نیستند را می‌ستاید و می‌گوید: «همیشه پادشاهان و مردان قدرتمند به راه من رأی داده‌اند و آن‌گونه زندگی کرده‌اند که زنان از راز دل آنان خبر نداشتند و از اسارت فرمان آنان رها شد و مانند اسکندر تسلیم او نشدند» (نظام‌الملک، ۱۳۹۴: ص ۲۲۹). همه حکایت‌هایی که در رابطه با زنان در «سیاست‌نامه» نقل می‌شود، بر موضوع واحدی توافق دارند و آن هم بی‌توجهی به سخن زنان و عدم مشارکت آنان در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی است (نظام‌الملک، ۱۳۹۴: ص ۱۷۲). در مجموع، خواجه نظام‌الملک بیش از هر چیز، معتقد به محصور نگه داشتن زنان در حرم خصوصی و دور نگه داشتن آنان از عرصه عمومی، بویژه سیاست و امور حاکمیتی بود. پس نباید با آن‌ها مشورت کرد؛ زیرا زنان، به دلیل دوری از فعالیت‌های اجتماعی، از نیروی فکری ناب و کامل بهره‌ای نبرده‌اند. او برای مشروعیت بخشیدن به سخنان خود، از روایات تاریخی و مذهبی استفاده می‌کند. توجیه دیگر او برای دور نگه داشتن زنان از عرصه عمومی، حفظ نظم طبیعی است، نظمی که اساس آن، کار مخصوص زنان و بقای نسل است.

۶. حکمت اسلامی

واژه حکمت در معنای علم، معرفت، دانایی و عرفان به کار می‌رود. حکمت از دیدگاه فلاسفه، علمی است که در آن از حقایق شریف بحث می‌شود و در معنای اصطلاحی آن، ابتدا به عنوان معادلی برای «فلسفه» و نیز معادل واژه یونانی سوفیا در نزد ابویعقوب کندی به کار می‌رود (طباطبایی، ۱۳۹۲: ج ۲۱، ص ۱۹۵). متأثر از میراث فکری و فلسفی یونانی، هندی و ایران باستان- که توسط نهضت ترجمه عصر خلفای عباسی در قرن دوم و سوم هجری وارد فضای فکری جهان اسلام شد- اندیشه و فلسفه اسلامی گرایش‌های متفاوتی یافت. حکمت مشاء که از یعقوب کندی شروع شد و در ابن سینا به نهایت خود رسید، تفکر ایرانی‌شهری که می‌توان سهرودی را نماینده اصلی آن دانست، گرایش‌های صوفیانه و ضد فلسفی که غزالی نماینده بارز آن است و حکمت صدرائی به عنوان میراث‌دار تمام سنت‌های فلسفی پیشین است (نصر، ۱۳۸۶). حکیمان مسلمان حکمت را به دو بخش اساسی نظری و عملی تقسیم می‌کنند و در حکمت عملی به سه شاخه اخلاق، مدیریت خانه و سیاست مدنی می‌پردازند. تدبیر خانه، از دغدغه‌های حکیمان برجسته‌ای چون ابونصر فارابی و شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا است. از دیدگاه فیلسوفان اسلامی، گفت‌وگو درباره زن و شوهرداری و تربیت فرزند و رفتار و آداب مربوط به این بخش از ساحت انسان، تحت عنوان «مدیریت خانه» مطرح می‌شود. در مطالعات و آثار تاریخی، چه در زمینه نظری و چه در زمینه عملی، مردان به عنوان جنسیت برتر، مورد توجه قرار گرفته‌اند. ارسطو، فیلسوف یونانی که نظرات او در بین علمای اسلامی مورد بررسی و توجه قرار گرفته است، معتقد بود که اساس نظام طبیعی این است که مردان ذاتاً عاقل‌تر و منطقی‌تر از زنان هستند و باید بر زنان و بردگان و فرزندان خود حکومت کنند (Holm & Bowker, 2001: p.103). با این توصیف، این رویکرد یک نگرش مطلق نیست و در نگرش فیلسوفانی مانند فارابی، تفاوت ماهوی بین زن و مرد وجود ندارد.

۷. بازنمایی زن در حکمت مشاء

فلسفه مشاء از مکتب‌های فلسفه اسلامی است که برخلاف مکاتب دیگر مانند فلسفه اشراق و حکمت متعالیه، بر عقل و استدلال عقلی مبتنی است. فلسفه مشاء، توسط ارسطو پایه‌گذاری شد و بعدها از طریق نهضت ترجمه وارد فرهنگ و محیط مسلمانان شد و توسط فیلسوفانی همچون ابونصر فارابی و ابن سینا، نخستین فیلسوفان مسلمان مشائی، تکمیل و گسترده شد. ابن سینا را نماینده و رئیس فیلسوفان مسلمان مشائی و خواجه نصیرالدین طوسی را احیاگر فلسفه مشاء خوانده‌اند. البته آثار حکمای مشائی همچون فارابی و

ابن سینا خالی از اشراق و استناد به کتاب و سنت نیست. از این رو، مشائی را در عالم اسلام، کسی که در تفکر اسلامی بیشترین اتکایش به عقل و تفکر نظری است، معنا کرده‌اند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۰: ج ۱، ص ۷۵).

اولین فیلسوف مسلمانی که مباحث مربوط به مدیریت خانه را مطرح کرد، ابونصر فارابی (۲۵۹ق) است. او از مدیر خانه به عنوان «رب المنزل» یاد کرد و او را به مدیر مدینه و خانه را به بدن انسان تشبیه کرد. ایشان بحث‌های کلی در مورد مدیریت خانه را مطرح کرده‌اند. در بحث‌های کوتاهی به رابطه زن و مرد در خانه، یعنی رابطه زن و شوهر یا پدر و فرزند اشاره کرده‌اند که مطابق با کتاب سیاست ارسطو است (فارابی، ۱۴۰۱ق: ص ۴۳، ۴۰). فارابی از نظر انسان‌شناسی معتقد است که زن و مرد در همه جهات یکسان هستند، فقط در اندام‌های خاص زن و مرد و هر آنچه که مربوط به این امور است، تفاوت وجود دارد. البته او قوت و ضعف نیروها را با توجه به تفاوت زن و مرد می‌پذیرد و می‌گوید: «هر چیزی که در آن حرکت و سختی و خشونت باشد، در مرد قوی‌تر است و از طرفی احساسات و لطافت و محبت و امثال آن، در زن قوی‌تر است. او بیان می‌کند که مردان و زنان در قوای حس، تخیل، گفتار و عقل مشترک هستند» (فارابی، ۱۹۹۵: ص ۹۵-۹۴).

با این حال وی معتقد است که دو تفاوت اساسی میان زن و مرد وجود دارد، یکی تفاوت در بدن و دیگری تفاوت در میزان گرما و تفاوت مربوط به قوای تولیدمثل است. صرف‌نظر از تفاوت‌هایی که عمدتاً فیزیولوژیکی است، اساسی‌ترین نکته در نظر فارابی در مورد جنسیت زن و مرد، موضع وی در استفاده از قوه تخیل و تکلم است. او معتقد است که هر دو جنس در قدرت احساس، تخیل و گفتار یکسان هستند و تفاوتی بین این دو، وجود ندارد. از آنجایی که فارابی برای قوه کلام و تخیل ارزش زیادی قائل است و از طریق این دو علم، معرفت را کامل می‌داند، تساوی زن و مرد در بهره‌مندی از قوه بیان و تخیل، نشان می‌دهد که زن و مرد هر دو می‌توانند به علم کامل دست یابند و از طریق این دو قوه، می‌توانند تا حد امکان به دانش کامل دست یابند (Farabi, 1995: p. 9). نگاه اصلی فارابی به زن و مرد بیشتر انسان‌شناسانه است و کمتر به خصوصیات جنسیتی وابسته است. فارابی تکامل انسان را در زندگی جمعی و جامعه می‌داند و در انسان‌شناسی دیدگاهی مبتنی بر فضیلت دارد و در تفکرات وی، جنسیت به عنوان تفاوت قائل شدن میان زن و مرد جایگاهی ندارد. بنابراین، هدف از تشکیل مدینه فاضله، رسیدن به فضیلت و سعادت است و برای رسیدن به این سعادت، هر انسانی باید توانایی کسب معارف اولیه را داشته باشد. در مدینه فاضله فارابی، با اینکه زن و مرد در خشم و مهربانی متفاوت هستند؛ اما زنان در خشم، ضعیف‌تر از مردان و در عشق و محبت قوی‌تر از مردان هستند و در سه قوه خرد، تخیل و حس، یکسان هستند. جایگاه و نقش زن و مرد در مدینه فاضله فارابی صرفاً براساس

خصوصیات انسانی تعریف شده است که در فلسفه فارابی تفاوت آن‌ها فقط در عوارض است (فارابی، ۱۹۹۵: ص ۹۵).

دیگر فیلسوف مشایی، ابوعلی سینا (۳۷۰ق) نخستین رساله مستقل را در عالم اسلام، درباره تدبیر منزل تحت عنوان «رساله السیاسه» نگاشته است. شناخت منزلت زن در فلسفه ابن‌سینا را باید در تدبیر منزل به معنای کلی و در خانواده به معنای جزئی بررسی نمود. در فلسفه ابن‌سینا، تدبیر منزل، جزئی از حکمت عملی بوده و درباره چگونگی اداره منزل و همراهی زوج با زوجه و فرزند، برای تنظیم امور منزل است. از نظر ابن‌سینا کوچک‌ترین محور اجتماع، خانواده است و دارای سه کارکرد اصلی، شامل: کارکرد اقتصادی، کارکرد امنیتی و کارکرد تربیتی- اجتماعی است. از این‌رو، برای نگهداری و استمرار این کارکردها، وجود یک مدیر در سلسله مراتب خانواده الزامی می‌باشد؛ که به طور کلی همه، از فرزندان گرفته تا زن و خدمتکاران، باید فرمانبردار او باشند. مرد از نظر ابن‌سینا رهبر و رئیس خانواده است (ابن‌سینا، ۲۰۰۷: ص ۶۳). ابن‌سینا به سیاست مرد در خانه اشاره می‌کند و یقین دارد مرد دارای سه وظیفه اصلی در خصوص خانواده‌اش است که عبارتند از: احترام خود را نگه دارد، دین و مروت خود را حفظ کند و به وعده خود عمل نماید (ابن‌سینا، ۲۰۰۷: ص ۷۹).

رابطه زوج و زوجه نزد ابن‌سینا، متمایز از رابطه ارباب و رعیتی و رفتار مرد با خدمتکارانش است. وی سه اصل را به عنوان سیاست زوج در قبال زوجه توصیه می‌کند: هیبت شدید، کرامت تامه (تکریم زن) و مشغول ساختن خاطر زن به امور مهم. هیبت شدید مرد عمدتاً جهت تحکیم و حفظ بنیان خانواده بیان شده است، اما ابن‌سینا معتقد به رابطه محبت‌آمیز میان زن و مرد است؛ اما وظیفه سوم که مشغول ساختن زن به امور مهم است، نشان‌دهنده نقشی فراتر از نقش زن به عنوان همسر و مادر نیست؛ و این به معنای دخالت زن در تربیت و کسب فضایل اولاد است. بنابراین، ابن‌سینا به زن به عنوان عنصری از عناصر اجتماع نمی‌نگرد. زن در نظر او به عنوان همدم مرد و یاری‌رسان او در امر تربیت فرزندان، تدبیر منزل و حفظ شأن خانواده در مواقع سخت است. البته مرد بدون حفظ کرامت زن، قادر به رشد و کمال و رسیدن به تعلیم و بقاء نیست (ابن‌سینا، ۲۰۰۷: ص ۶۱). بنابراین، در نظام فلسفی ابن‌سینا، برخلاف فارابی که رویکرد انسان‌محوری به حیات اجتماعی و عناصر قوام‌بخش آن، فارغ از زن و مرد، داشت؛ ابن‌سینا نقش زن را در چارچوب خانواده تعریف می‌کند.

خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷ق) فیلسوف مشایی، انسان‌شناسی را مردانه می‌داند. او در کتاب «اخلاق ناصری» از جایگاه زن در خانواده صحبت کرده است؛ اما مقام زن و فضیلت او را محدود به تربیت فرزند و اطاعت از شوهر می‌کند. «اخلاق ناصری» مهم‌ترین اثری است که خواجه در آن به تدبیر خانه و جایگاه

اخلاق پرداخته و عناوین آن برگرفته از تلفیقی از دیدگاه فلسفی-علمی یونان و نگاه اسلامی به انسان و خانواده و جامعه است. خواجه با تشخیص حقوق پدر و مادر نسبت به فرزندان و ذکر دلایل آن، حقوق پدر را در امور روحی و جسمی و حقوق مادر را در تأمین نیازهای مادی ذکر می‌کند. خواجه معتقد است که زن بیشتر در تولید جسمی- مادی فرزند نقش دارد؛ اما پدر در ابعاد روحی و جسمی او مؤثر است (طوسی، ۱۳۱۳: ص ۲۳۴-۲۳۱). پر واضح است که خواجه، نقش پدر را فکری و معنوی و نقش مادر را جسمی و یدی می‌داند. به همین دلیل نقش تربیتی، روحی و جسمی فرزند را متعلق به پدر می‌داند و حقوق او را مهم‌تر و برتر از حقوق مادر می‌داند. او در کتاب «اخلاق ناصری» به بررسی زنان در موقعیت‌های مختلف می‌پردازد که در دو نقش مادری و همسری خلاصه می‌شود. بدین ترتیب خواجه همه فضایل تربیتی را در مردانگی می‌بیند و زن از تعلیم این فضائل به فرزندان بهره‌ای نمی‌برد و بیشتر این نقش را برای مردان قائل شده است (بخشی، ۱۳۹۷: ص ۱۲). خواجه نصیرالدین نقش اجتماعی زن را نفی می‌کند و این اعتقاد، برآمده از نگاه جنسیتی خواجه به زن و باور به عدم تساوی زن و مرد در استعدادها، امکانات شخصیتی، ادراکی-جسمانی و روحی-روانی است. از این منظر بزرگ‌ترین نقیصه زن، ناتوانی در اتخاذ تصمیم است و این خود ناشی از ضعف عقل در ایشان قلمداد می‌شود (همان: ص ۱۷). ضمن اینکه، حضور اجتماعی و معاشرت با مردان دیگر موجب مفساد بزرگ اجتماعی می‌شود. به همین دلیل استفاده حق ولایت برای مرد و عدم حضور زن در جامعه را واجب می‌داند.

۸. نتیجه‌گیری

از نظر تاریخی، زنان در دوران ایران باستان، اگرچه در مواردی توانستند به بالاترین سطح سیاسی و اداری دست یابند؛ ولی عموماً به ویژه در عصر ساسانی، از جایگاه اجتماعی بالایی برخوردار نبودند. نسبت دادن خصوصیات ذاتی به زنان از جمله ضعف فکری، ضعف جسمانی، فریب و فتنه‌گری و عدم استقلال آنان از مردان، در اندیشه ایران‌شهری دیده می‌شود. در بررسی متون مقدس عصر ایران‌شهری، به‌رغم نگاه جنسیتی برابر، در برخی از کتب اوستا به زن، در کتب دیگر به ویژه در وندیداد، زن در موقعیتی فرودست و تحت حمایت و قیمومیت مردان قرار دارد و از حقوق مساوی با مردان برخوردار نیست. در متون ایران‌شهری پس از اسلام نیز همین نگرش دیده می‌شود؛ به ویژه در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک که به شدت حضور و نقش سیاسی و اجتماعی زن را مذمت می‌کند. اگرچه این نگرش در متونی مانند شاهنامه فردوسی بسیار معتدل‌تر مطرح شده و زنان عمدتاً با خصایصی نیکو توصیف شده‌اند؛ لیکن در همین متن هم، زنان از منظر اجتماعی

در طبقات چندگانه و نابرابر دسته‌بندی شده‌اند.

با نگاهی به تفکرات مهم‌ترین حکمای اسلامی در ادوار مختلف در مورد جایگاه و نقش اجتماعی زن، مشخص می‌شود که جایگاه اجتماعی و سیاسی برابری برای زن، در مقایسه با مردان، در حکمت اسلامی وجود ندارد. حکمای فلسفه مشاء (فارابی، ابن سینا و خواجه نصیرالدین طوسی) اگرچه در نقش همسری و مادری زنان تا حد زیادی اتفاق نظر دارند؛ لیکن نگاه آنها به نقش اجتماعی زن تفاوت قابل توجهی دارد. فارابی بر نقش اجتماعی زن در مدینه فاضله تأکید دارد و این، به معرفت‌شناسی انسان‌گرا و فضیلت‌محور (غیرجنسیت‌گرا)ی او برمی‌گردد. ولی ابن سینا و خواجه نصیر نسبت به حضور اجتماعی زن بی‌اعتنا هستند؛ این دیدگاه در آراء خواجه نصیر نمایان‌تر است. این خود ناشی از بدبینی عمیقی است که خواجه نسبت به توانایی‌های عقلی و ضعف‌های اخلاقی زن دارد. به نظر می‌رسد ابن سینا و خواجه نصیر بیشتر رویکردی کارکردی به زن دارند، تا ذات‌گرایانه.

ابن سینا بر این باور است که در سلسله مراتب خانواده، مرد رهبر و رئیس است و سایر افراد از زن گرفته تا فرزندان و نیز خدمتکاران باید مطیع وی باشند. همانطور که مرد در سطح خانواده بر زن سلطه و برتری دارد، در سطح جامعه و سیاست نیز این سلطه همچنان برقرار است. خواجه نصیر نیز مانند ابن سینا در آثار خود اشاره مستقیمی به نقش و جایگاه سیاسی زن نداشته است؛ اما تفکرات او در مورد جایگاه زن در خانواده می‌تواند به ما، در شناخت جایگاه زن در جامعه و سیاست کمک کند؛ زیرا خانواده شکل کوچک‌تری از جامعه است. جدای از اعتقاد به برتری اخلاقی مرد بر زن در تفکرات خواجه نصیر، نگاه شریف مرد به زن در اندیشه او برجسته است. در مجموع، می‌توان گفت که زنان در تفکرات ایرانی‌شهری و حکمت اسلامی کمابیش از جایگاه مشابهی برخوردارند که در نفی منزلت اجتماعی و سیاسی آن‌ها تبلور می‌یابد. ساخت مردسالارانه جامعه در دوره ایرانی‌شهری و همچنین پرداختن به زنان، تنها از منظر کارکردهای جنسیتی در حکمت اسلامی، نشان می‌دهد که زنان در این دو تفکر جایگاه سیاسی نداشته‌اند.

منابع

- آموزگار، ژاله (۱۳۹۰). *زبان، فرهنگ و اسطوره*. تهران: معین.
- آموزگار، ژاله (۱۳۹۴). *ایران و ایران‌شهری*. بنخارا، شماره ۱۰۹.
- ابن‌سینا (۲۰۰۷). *السیاسة*. تقدیم، ضبط و تعلیق علی محمد اسیر. سوریا: پدایات.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۴۸). *مردان و زنان شاهنامه*. یغما، شماره ۲۲.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۹۷). *ایماها و آواها*. تهران: نشر قطره.
- اکبری، منوچهر (۱۳۸۰). *زن در آئینه شعر فارسی*. *مطالعات راهبردی زنان*، شماره ۱۰.
- بخشی، منصوره (۱۳۹۷). *جایگاه زن در نظام اجتماعی و خانواده از نگاه فارابی*، ابن سینا و خواجه نصیر. *حکمت سنیوی*، شماره ۵۹.
- بشیری، حسین (۱۳۷۶). *تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم (اندیشه‌های مارکسیستی)*. تهران: نشر نی.
- بیانی، شیرین (۱۳۵۲). *زن در ایران عصر مغول*. تهران: دانشگاه تهران.
- جمعی از نویسندگان (۱۳۹۰). *درآمدی بر تاریخ فلسفه اسلامی*. تهران: سمت، ج ۱.
- حیدری، اباکمال و همکاران (۱۳۹۱). *بررسی و مطالعه جایگاه زنان و خاتون‌ها در عصر مغول با استناد به شواهد تاریخی و داده‌های باستان‌شناسی*. *زن در فرهنگ و هنر*، شماره ۴.
- رضی، هاشم (۱۳۷۹). *اوستا*. تهران: نشر بهجت.
- سرافرازی، عباس (۱۳۹۲). *تاثیر سیاستنامه بر ساختار حکومت سلجوقی*. *پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*، شماره ۱۳.
- شهبازی، شاپور (۱۳۹۵). *تاریخ ایده ایران: هویت ایرانی در دوره هخامنشی و اشکانی*. *دز: هویت ایرانی از دوران باستان تا این هلوی*، ترجمه و تدوین حمید احمدی. تهران: نشر نی.
- طباطبایی، جواد (۱۳۸۰). *دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران با ملاحظات مقدماتی در مفهوم ایران*. تهران: انتشارات کویر.
- طباطبایی، جواد (۱۳۹۲). *حکمت*. *دز: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲۱، ص ۱۹۵.
- طوسی، محمد (۱۳۱۳). *اخلاق ناصری*. تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری. تهران: انتشارات خوارزمی.
- فارابی، ابونصر (۱۴۰۱ق). *تحصیل السعادة*. تحقیق جعفر آل یاسین: بیروت: دار الاندلس.
- فارابی، ابونصر (۱۹۹۵). *آراء مدینه الفاضله و مضاداتها*. مقدمه، شرح و تعلیق علی بوملحم. بیروت: مکتب الهلال.
- فیرحی، داود (۱۳۹۹). *ایران‌شهری و مسأله ایران*. *دولت‌پژوهشی*، ۵(۲۱).
- کناوت، ولفگانگ (۱۳۵۵). *آرمان شهریاری ایران باستان، از گزنفون تا فردوسی*. ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی. تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- کونن، بروس (۱۳۸۴). *درآمدی بر جامعه‌شناسی*. محسن ثلاثی. تهران: نشر توتیا.
- نصر، سیدحسین (۱۳۸۶). *سه حکیم مسلمان*. ترجمه احمد آرام. تهران: نشر علمی و فرهنگی.
- نظام‌الملک، حسن (۱۳۹۴). *سیاستنامه*. تصحیح عباس اقبال آشتیانی. تهران: نشر اساطیر.

نولدنه، تودور (۱۳۲۷). *حماسه ملی ایران*. ترجمه بزرگ علوی. تهران: سپهر.

ویسهوفر، یوزف (۱۳۸۰). *ایران باستان (از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد)*. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: ققنوس.

هینلز، جان (۱۳۸۹). *شناخت اساطیر ایران*. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تقضلی. تهران: چشمه.

یارشاطر، احسان (۱۳۸۰). *تاریخ ایران: از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان*. حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.

یزدانفر، ساره؛ شیری، قهرمان (۱۳۹۵). نقش اجتماعی، موقعیت و مقام زن در شاهنامه فردوسی و هزار و یک شب. پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، شماره ۴.

Encyklopaedia iranica, Women ii. In the Avesta: <https://www.iranicaonline.org/articles/women-ii-avesta>

Farabi (1995). *About divine knowledge, in Plotinus among, the investigation and introduction*. By Abdul Rahman Badawi. Cairo, Egypt: The Egyptian Renaissance Library.

Holm, J. & Bowker, J. (2001). *Women in Religion*. Bloomsbury Publishing.